



مروری بر اعضاء، ارواح، قوا و افعال در طب نظری

فرید رمضانی، محمدرضا شمس اردکانی، منصور کشاورز، اسماعیل ناظم، محمدباقر مینایی*

دانشکده‌ی طب سنتی، دانشگاه علوم پزشکی تهران، تهران، ایران

چکیده

طب سنتی ایرانی همانند طب یونانی بر پایه‌ی نظریه‌ی وجود اخلاط در بدن بنا شده است. بنابراین واضح است که نحوه‌ی تشکیل اعضای مختلف بدن از این نظریه نشأت گرفته باشد. بر اساس آموزه‌های طب سنتی ایرانی، اعضای بدن از اخلاط و اخلاط از غذا به وجود می‌آیند. چگونگی تشکیل اعضای مختلف و رابطه‌ی بین اعضاء از نکات قابل تأمل دیگر در طب سنتی است. اعضای بدن در طب سنتی بر اساس منشاء عملکرد و رابطه‌ی عضو با اعضای دیگر به روش‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند که به تفکیک ذکر خواهد شد. بررسی روابط میان اعضاء، قوا، ارواح و افعال صادره‌ی از آن‌ها در طب سنتی به طرز شگفت‌آوری دارای منطقی نمودارگرا و قوی است که در همه‌ی قسمت‌ها به دقت از آن تعییت شده است و از این جهت تا حدود زیادی از تعالیم جالینوسی متفاوت است. در نظام طب سنتی قوّت‌ها و روح‌ها را می‌توان دارای جنبه‌ی مادی دانست، چرا که از اعضای رئیسه سرچشمۀ می‌گیرند و انتقال آن‌ها نیز از طریق وریدها، شریان‌ها و اعصاب است. نقش وریدها در این نظام سنگین‌تر است، چرا که علاوه بر انتقال اخلاط ناقل روح طبیعی و روح حیوانی (به میزان ناچیز) هستند.

واژگان کلیدی: اخلاط، اعضاء، قوا، ارواح، افعال

مقدمه

پیشرفت‌های علم پزشکی نوین از بسیاری از مسایلی که برای دانشمندان آن روزگار لایتحلّ بوده است، پرده برداشته، اما درک صحیح از نحوه‌ی درمان طب سنتی، لازمه‌ی درک درستی از نحوه‌ی تفکر پیشینیان از بدن انسان و اعمال آن (به عبارتی آنatomی و فیزیولوژی طب سنتی) می‌باشد. در این مقاله مبحث تشریح اعضاء که مبحثی گسترده بوده و در بسیاری از موارد با طب جدید در تعارض نیست به دوستان متخصص واگذار شده و تاکید بیشتری بر نحوه‌ی تقسیم‌بندی اعضاء و روابط بین آن‌ها می‌گردد.

بخش دوم این مقاله به مبحث قوا اختصاص دارد. در طب سنتی فرآیندهای خودکار در بدن عمدتاً به‌وسیله‌ی کنش و واکنش قوای مختلف موجود در بدن انجام می‌پذیرد. از نکات

طب سنتی ایرانی همانند طب یونانی بر پایه‌ی نظریه‌ی وجود اخلاط در بدن بنا شده است. بنابراین واضح است که نحوه‌ی تشکیل اعضای مختلف بدن از این نظریه نشأت گرفته باشد. بر اساس آموزه‌های طب سنتی ایرانی، اعضای بدن از اخلاط و اخلاط از غذا به وجود می‌آیند. چگونگی تشکیل اعضای مختلف و رابطه‌ی بین اعضاء از نکات قابل تأمل دیگر در طب سنتی است. گرچه پایه‌ی این نظریات از طب یونانی علی‌الخصوص جالینوس گرفته شده است، اما بسیاری از تناقض‌های موجود در آن در طول زمان توسط دانشمندان بزرگی چون رازی، علی‌بن عباس مجوسی و ابن‌نفیس فرشی و دیگران نقد و اصلاح شده است. اگرچه

(متشابهه الاجزاء) و مرکبّه (آلیه) تقسیم می‌شوند.
۲. اعضای غیرمنویه یا ثانویه.

تعريف اعضا منویه: اعضای منویه اعضایی هستند که مبداء حدوث و تکون آن‌ها از اختلاط منی مرد و زن باشد، اماً تعذیه و تنمیه‌ی آن‌ها به دم طمشی باشد، زیرا که ماده‌ی منی به سبب قلت آن و کثرت اعضاء وفا بدان نمی‌کند. اعضای منویه می‌توانند بدون واسطه از منی زن و مرد تشکیل شوند (استخوان، غضروف و عصب) و یا با واسطه‌ی عصب و عروق عصبانی.

اعضای منویه بدل ندارند. آن‌چه از آن‌ها ناقص و یا ضایع گردد در بعض آن‌ها چیزی شبیه بدان می‌روید، چنان که مشاهده می‌گردد از اعضای مقطوعه و مکسوره و سوخته شده که به جای پوست چیزی شبیه به پوست می‌روید.

چگونگی تکوین اعضای منویه: در مورد چگونگی تکوین اعضای منویه، نظرات مختلف وجود دارد. عده‌ای مانند ارسسطو اوئین عضو به وجود آمده در رحم را قلب می‌دانند و بعد از آن دماغ و کبد و بعضی دیگر دماغ و عده‌ای دیگر کبد را مقدم می‌دانند. دسته‌ی اوئل می‌گویند که چون حیات و قوه‌ی حیوانی مقدم بر قوای دیگر است و منع قوه‌ی حیوانی قلب است، بنابراین قلب اوئل به وجود می‌آید. دسته‌ی سوم می‌گویند تا حس و حرکت نباشد، آثار حیات ظاهر نمی‌گردد، در نتیجه دماغ که منشاء قوه‌ی نفسانی و حس و حرکت است، ابتدا به وجود می‌آید و در نهایت دسته‌ی سوم می‌گویند، چون برای ایجاد روح حیوانی که حامل قوه‌ی حیوانی است، خون بایستی تولید شود (روح حیوانی در نزد اطبای عبارت از بخار دم طبیعی که در بطن ایسر قلب حاصل می‌گردد)، پس بایستی ابتدا کبد ایجاد شود تا خون ایجاد شده و از بخار آن روح حیوانی حاصل شود (۳).

عله‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که چون نطفه‌ی مرد در رحم قرار گرفت و با نطفه‌ی زن درهم آمیخت و حرارت غریزی در آن تصرف نمود، در آن غلیان و تعفّنی خاص به هم می‌رسد و چهار نقطه از آن حاصل می‌گردد: یکی در محل قلب و دیگری در محل دماغ و یکی در محل کبد و یکی دیگر در محل ناف که محیط و محتوی بر کل است و از یک سمت به نقطه‌ی کبد و از سمت دیگر به قعر رحم به واسطه‌ی عرقی متصل است و از رحم جذب

قابل تأمل در طب سنتی ایرانی، عدم انحصار قوا در یک سطح مشخص است و یک فرد می‌تواند دارای قوای خاصی باشد که در دیگران وجود ندارد، چنان که عقیلی خراسانی در کتاب خلاصه الحکمة می‌گوید:

"انسان بر حسب جسمیت با سایر اجسام و ابدان مساوی و مشارک است و مع هذا از او آثار مختلفه و حقایق و کمالات و افعال شاقه که از دیگران (سایر اجسام و ابدان) ممکن نیست، ظاهر می‌گردد، انسان کامل نیز نسبت به انسان ناقص همین ویژگی را دارد و علت جدایی و فصل ممیز انسان از سایرین همین است" (۱-۲).

در بخش سوم مختصری از مبحث ارواح آورده شده است. در طب سنتی روح‌ها همبستگی با قوا داشته و در واقع به عنوان ابزاری جهت ایجاد اثر توسط قوا عمل می‌کند. روح در طب سنتی ایرانی پدیده‌ای مکانیکی و دینامیکی است و ساماندهی و تجزیه‌ی مواد و اجزای بدن را میانجی گری می‌نماید. انواع مختلف روح بر حسب قوای موجود در بدن وجود دارد که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌شود.

بخش آخر اختصاص به مبحث فعل دارد. فعل که شامل کنش و واکنش‌های بدن جهت پاسخ به نیازها و بقای فرد است، نتیجه‌ی عملکرد و سبب وجودی اعضاء قوا و ارواح است. ارتباط و چگونگی درگیر شدن قوای مختلف در انجام افعال در این بخش به طور مختصر بررسی خواهد شد (۲).

اعضا:

بنا بر تعریف، اعضاء اجسام غلیظی هستند که از امتزاج و ترکیب اخلال تولید می‌شوند. اعضاء بدن در طب سنتی بر اساس منشاء عملکرد، رابطه‌ی عضو با اعضاء دیگر به روش‌های مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند که به تفکیک ذکر خواهد شد.

تقسیم‌بندی اعضا:

الف: تقسیم‌بندی اعضا به اعضای منویه و غیرمنویه.
بر این اساس اعضاء بدن به دو دسته تقسیم‌بندی می‌شوند که عبارتند از:

۱. اعضای منویه یا اوئیله: که خود به دو دسته‌ی مفرد

می‌باشد، ولی قابل فعل عضو رئیسه می‌باشد، مانند لحم.
۴. نه رئیس و نه مرئوس: اعضایی هستند که نه مبدأ قوّهٔ
فاعلی و نه مبدأ آن و نه قابل فعل عضو رئیسه می‌باشد،
مانند عظام و غضاریف و لحوم غیرحسنه.

این تقسیم‌بندی نیز مانند تقسیم‌بندی فوق کاملاً مورد
تایید حکمای طب سنتی نیست، چراکه هیچ عضوی به طور
مطلق "غیرقابل فعل عضو رئیس" نیست و نشوونمای این
اعضاء، نشان‌دهنده‌ی قابل بودن آن‌ها جهت فعل عضو رئیس
(کبد) می‌باشد.

اعضای مفرده و مرکب:

اعضاء مفرده، اعضایی هستند که هر جزء محسوس از آن‌ها
با کل عضو در اسم و حلقهٔ رسم در نوعیت خود شریک باشد.
چنان‌که قدری از استخوان یا عصب و یا لحم را بگیرند، هرچند
اندک باشد، آنرا استخوان و عصب و لحم نامند.

اعضای مرکب که اعضاء آلیه نیز نامیده می‌شوند، جزء آن‌ها
با کل آن‌ها در اسم و رسم و حلقهٔ مساوی نمی‌باشد. مثلاً قسمتی
از کبد یا انگشت دست یا پا را کبد، دست یا پا نمی‌گویند.
انواع اعضای مفرده‌ی منویه عبارتند از: ۱- عظم ۲- غضروف
۳- رباط ۴- عصب ۵- وتر ۶- غشاء ۷- اورده ۸- شرائین

عظم: به معنی استخوان می‌باشد. عضوی است سفید [رنگ]
و صلب، به حدی که مثنا و منحنی یعنی دوته و خم نگردد و به
هر هیأتی و شکلی که از آن مخلوق‌اند تغییر نیابد. جمله‌ی
استخوان‌های بدن را دو صد و چهل و هشت گفته‌اند (۴).

فواید خلقت استخوان:

۱. اساس و دعame‌ی بدن (حفظ شکل بدن).
۲. استحکام اعضاء بر حرکات (نقش حرکتی).
۳. سپر و پناه اعضاء از صدمات و ضربات و غیرها (نقش
حفاظتی).

غضروف: عضوی نرم‌تر از استخوان و صلب‌تر از سایر
اعضاء که منحنی و دوته می‌گردد.

فواید خلقت غضروف:

۱. واسطه‌ی بین استخوان و سایر اعضاء تا متأذی نگردند
(غضروف دنبالچه).
۲. واسطه‌ی بین استخوان‌ها تا در اثر حرکات ساییده و متأذی

غذا نماید و به نقطه‌ی کبد می‌رساند و کبد به سایر اعضاء و عقیلی
این نظر را حق و اقرب به تحقیق می‌داند.

ب: تقسیم‌بندی اعضاء بر اساس اعطایا قبول روح (و خدمت!).

۱. معطی مطلق: مانند قلب که مبدأ جمیع قوا و روح حیوانی
است.

۲. قابل مطلق: مانند لحم که قبول حیات، حس، حرکت و
تغذیه و تنمیه به قدر مایحتاج نموده و به دیگر اعضاء
نمی‌رساند.

۳. معطی و قابل: مانند دماغ و کبد که معطی روح نفسانی و
طبیعی و قابل روح حیوانی می‌باشد.

۴. غیرمعطی و غیرقابل: مانند عظام.
بایستی درنظر داشت که این تقسیم‌بندی کاملاً مورد تایید
حکمای طب سنتی نیست. چنان‌که عقیلی می‌گوید هر یک از
اعضاء به جهت تغذیه و تنمیه خود قابل بوده و محال است که
قابل غذا نباشد و از وجهی دیگر معطی می‌باشد، هرچند
ضعیف، مانند لحم که حافظ حرارت بدن است و عظام که
باعث استحکام اعضاء و افعال آنان است. [به نظر می‌رسد که
این تقسیم‌بندی تنها از جهت اعطای روح قابل تأمل است که
با این وجود نیز کامل به نظر نمی‌رسد، زیرا عظام می‌توانند
قابل روح طبیعی نیز باشند] (۳)

ج: تقسیم‌بندی اعضاء بر اساس رابطه‌ی (سلسله‌ی مراتب) بین آن‌ها:

۱. رئیس: اعضاء رئیسه که محتاج الیه‌ی سایر اعضاء هستند.
اعضای رئیسه بر اساس بقای شخص شامل قلب، دماغ و
کبد و بر اساس بقای نوع شامل: سه عضو فوق به اضافه‌ی
انشیان که مبدأ ماده‌ی تولید مثل هستند، می‌باشند.

۲. خادم رئیس: این اعضاء ممد و معاون و متمم اعضای
رئیسه می‌باشند.

اعضای خادم رئیس بر دو نوعی:

الف: مهی عضو رئیس: مانند ریه برای قلب و معده برای کبد.
ب: مؤدی و رساننده: مانند شرایین برای قلب، اورده برای کبد و
احلیل برای انشیان.

۳. مرئوس: اعضایی هستند که نه مبدأ قوّهٔ فاعلی و نه مبدأ آن

سایر اعضاء (بالذات).

۲. تکوین عضل و وتر و اغشیه و سایر اعضاء عصبانی از آن.
۳. توثیق و استحکام استخوان (نگهداری عضو در جای خود).
۴. تحریک اعضاء.

وتر: عضوی شبیه به عصب در جوهر و بافته شده از عصبی که نفوذ کرده در عضل و از طرف دیگر آن برآمده و از رباط و به طراف عضل و اعضای دیگر متصل گشته است.

فواید خلقت وتر:

- ۱- اعانت اعضاء در تحریک و استحکام عصب.

غشاء: عضوی است پهن، عصبانی، بافته شده از لیف عصبی (غشای مفروش بر صماخ) و یا رباطی (غشای داخل قصبه‌ی ریه) و یا از هردو (سایر اغشیه).

فواید خلقت اغشیه:

۱. محافظت هیأت و شکل عضوی است که بر آن کشیده و پیچیده شده است (دماغ، نخاع، قلب، کبد، عضل و ...).
۲. بستن و آویختن عضوی به عضو دیگر (گرده به پشت).

۳. سطح حساس برای اعضای عدیمه الحس (ریه و کبد و فم معده و طحال و غیرها).

۴. واسطه‌ی بین اعضای صلب و لین تا عضو لین از صلب متضرر نگردد (غشای دماغ و کاسه‌ی سر).

۵. مانع از رسیدن ضرر و آفت به عضو محصور در غشاء (غشای مری، معده و ...).

۶. بافته شدن عروق که آلت غذا به آن قائم است (غشای مشیمی).

۷. مانع وصول فضلات به بعض اعضاء (غشای عنکبوتی عین، اغشیه‌ی مقسم دماغ و نخاع و صدر و ...).

۸. مانع وصول ابخره‌ی ردیه‌ی کدره به اعضای شریفه‌ی لطیفه (حجاب حاجز بین معده و قلب، حجاب صدر، حجاب منصف مخ دماغ و ...).

۹. محافظت حرارت غریزی و ارواح و قوا از تحلیل (صفاق معده، غشای مجلل کبد، عضلات و ...) (۱).

اورده: جمع ورید است. جسمی عصبانی الجوهر، مجوف، بافته شده از اوتار عصبانی و از کبد روییده و به سایر اعضاء رفته و خادم و آلت کبداند.

نگردند (مفاصل).

۳. قائم مقام استخوان در اعضایی که استخوان نباشد (بینی، گوش و ...).

رباط: عضوی عصبانی (از جنس عصب)، باریک و سفید و نرم، شبیه به عصب و بی‌حس، که از استخوان برآمده به‌سوی عضل و یا از عضل به‌سوی استخوان و یا از استخوان به استخوان دیگر برای ربط، به همین علت بر سر استخوان‌های مفاصل کل بدن بسیار روییده‌اند. آن‌چه از استخوان یا عضل به‌سوی اعضای دیگر آمده آن را "عصب" نامند که پهن‌تر و صلب‌تر از نوع دیگر می‌باشد (۵،۳).

فواید خلقت رباط:

۱. ارتباط و اتصال استخوان با استخوان دیگر [یا عضل] یا عضوی به عضو دیگر است.

۲. پر کردن فرجه‌های شظایا. [شضاپای عصب] تا در هنگام حرکت آسیب نیتند.

۳. تکوین شضاپای عضل از آن‌ها.

۴. بافته شدن شظایای آن‌ها با شظایای عصب، در نتیجه آنان را مستحکم گرداند.

۵. تکوین وتر بعضی از اغشیه از آن.

عصب: عضوی سفید و نرم در حس و انعطاف و انحنا و انشنا و صلب در انفصل و گسیخته شدن، چون بکشند طول آن زیاده گردد و به زودی گسیخته نشود. جرم عصب مجوف نیست، بلکه مصمّت است و در آن رطوبتی است که باعث نداوت و نرمی آن است و امداد از بلاغم و رطوبات بدنی می‌یابد. اصل آن (عصب) منشی از جوهر دماغ و نخاع است و آن رطوبت [ذکر شده] حامل و مرکب روح و قوت نفسانی دماغی و باعث حس و حرکت اعضاء است.

منبت بعض آن دماغ و بعضی نخاع است.

آن‌چه از دماغ روییده است، هفت زوج است و حس و حرکت اعلی بدن (از سر تا دست‌ها) بدان‌ها است.

آن‌چه از نخاع روییده است، سی‌ویک زوج و یک فرد است و حس و حرکت سایر بدن و قدم از آن‌ها است.

فواید خلقت اعصاب:

۱. خادم و آلت دماغ در رسانیدن قوه‌ی حس و حرکت به

تبديل بیشتر از تحلیل و در سنّ وقوف تبدیل و تحلیل مساوی است و در سن انحطاط تحلیل زیاده از تبدیل است. فاعل انعقاد آن حرارت غریزی است که رطوبات دم که ماده‌ی آن است را تحلیل داده و آنرا غلیظ و منعقد می‌گرداند (۱،۵-۲).

فواید لحم:

۱. حسن و جمال و رونق داشتن بدن.
۲. حفظ حرارت غریزیه.

۳. پر کردن خلل و فرج اوتار و رباطات و ...

سمین: جسمی است سفید رنگ، رخو، متولد از مایت دم یعنی خون رقیق مایی و فاعل انعقاد آن، حرارت ضعیفه است و برودت نیز گفتهداند.

شحم: جسمی است سفید، صلب‌تر از سمین، متولد از مایت دم است و فاعل انعقاد آن برودت زیاده از سمین است و به رسیدن حرارت بسیار بدین و سمین گداخته می‌گردند و بر روی اعضای عصبانی کشیده و چسبیده‌اند.

فواید سمین و شحم:

۱. چرب و نرم نگه‌دارتن اعصاب و اعضاء.
۲. اعانت بر حرکات تا از حرکات مسخنه محلّه، رطوبات خشکی عارض نگردد.

قوه:

تعريف: بدان که قوا جمع قوه است و قوه به معنی امر موجود در حیوان است که به‌واسطه‌ی آن صدور و ظهور اعمال شاقه و افعال غیرمتوقعه از مثل آن (حیوان) ممکن باشد و خسته [نگردد] و از آن باز نماند [به عبارتی فعل را به طور کامل انجام دهد] و ضدّ قوه را ضعف نامند.

مباده قوه (قوت) قدرت بر فعل و ترک آن است که اگر بخواهد بکند و اگر نخواهد نکند و ضدّ قدرت را عجز نامند. لازمه‌ی قوه آن است که به‌زودی و سهولت از چیزی منفعل نگردد، زیرا که اگر چنین شود در [همان] اول امر از تحریکات شاقه و اتیان فعل باز می‌ماند و چون کلال و ملال از آن (قوه) عارض نگردد، باز نمی‌ماند از فعل و در کد و سعی جهت تمام آن باشد و همین امور شاهد و دلیل شدّت آن قوه و قدرت است [به عبارتی هرچه قوه دیرتر و کم‌تر منفعل گردد،

جمعی اورده یک‌طبقه، یعنی یک تو (لایه)، می‌باشد، مگر ورید شریانی. همه‌ی اورده جهنده نیستند، یعنی حرکت قدری ندارند. بلکه حرکت بسیار ضعیف که حکم سکون است، زیرا در آن خون بسیار و روح کمی است.

فواید اورده:

۱. توزیع و رسانیدن روح طبیعی کبدی و غذا به سایر اعضاء است.

شرایین: جمع شریان است که به فارسی "رگ جهنده" نامند. جسمی است شبیه به اورده مگر آن‌که دوطبقه است (مگر شریان وریدی) و از بطن ایسر قلب که محل روح [حیوانی] است روییده و به سایر اعضاء رفته و آلت و خادم قلب‌اند و همه‌ی آن‌ها ضوارب یعنی جهنده‌اند (بهجهت حرکت انقباضی و انبساطی ریه) و شرایین متحرک‌اند و [حرکت آن‌ها] مبین حالات قلب است. در شرایین روح حیوانی بسیار محتاج ترویج و خون کم است.

نکات مهم:

۱. استنان (دندان‌ها) از اعضای منویه نیستند، ولیکن ماده‌ی تکون آن‌ها خون شبیه به منی است. به همین علت از ۹ ماهگی تا یک‌سالگی روییده و در ۷-۱۰ سالگی، دندان‌های قبلی افتاده و به جای آن‌ها دندان‌های جدید می‌رویند و دیگر به جای آن‌ها، دندان نمی‌روید. البته در نهایت کبر سن شیوخیت که همه‌ی دندان‌ها افتادند باز به جای آن‌ها دندان‌های تازه می‌روید.

۲. بعضی عضل را نیز از اعضای مفرده‌ی منویه شمرده‌اند و حق آن است که از اعضای مرکب است.

۳. اعضاء خواه مرکب و خواه آلیه [خواه منویه و خواه غیرمنویه در نهایت]، آلت و خادم نفس ناطقه‌اند.

تعريف اعضای غیرمنویه: اعضای غیرمنویه اعضاًی هستند که مباده حدوث و تکون آن‌ها از اختلاط منی مرد و زن نباشد. اعضای مفرده‌ی غیرمنویه عبارتند از: ۱- لحم (گوشت) ۲- سمین ۳- شحم.

لحم: جسمی است سرخ‌رنگ، متولد از متین غلیظ خون طبیعی و دائم در حال تحلیل و تبدیل و تا رسیدن به سنّ وقوف

۵. قوّهی مصدرهی ماده.

مبداه و منشاء دو قوّهی فوق انشیان مرد و زن و اجتماع و ترکیب آن هر دو با هم در رحم است.

[در مورد چگونگی پیدایش قوا و تقدّم آن نظریّات و استدلال‌ها همان است که در مبحث اعضاء در بحث تکوین اعضاً منویّه ذکر شد].

قوّهی طبیعی:

[قوّهی طبیعی جنس است و به قوای فرعی متعددی تقسیم می‌شود].

قوّهی طبیعی بر دو نوع است:

۱. قوّهی طبیعی محدوده شامل:

الف: قوّهای که تصرف نماید در غذا برای بقای شخص که خود شامل:

- قوّهی غاذیه.
- قوّهی نامیه.

ب: قوّهای که تصرف نماید در غذا برای بقای نوع که خود شامل:

- [قوّهی منویّه].

• [قوّهی مغایره]: که شامل قوّهی مولده (مغایره‌ی اولی) و قوّهی مصوّره (مغایره‌ی ثانی) می‌باشد.

قوّهی غاذیه: قوّهای است که [ابتدا] از طریق هضم اربعه در غذا تصرف نموده، جوهر غذا را تحصیل نموده و [در نهایت] غذا را شبیه به مغذی سازد.

اتمام قوّهی تغذیه (غاذیه) به سه امر حاصل می‌گردد.

۱. تحصیل جوهر غذا که دم طبیعی و بلغم طبیعی (خلط قریب الاستحاله به خون) باشد و تحصیل صفرا و سودا که بالعرض می‌باشد.

• اخلال در این فعل قوّهی غاذیه سبب لاغری بدن می‌شود.

۲. [جوهر غذای به دست آمده] را ملتزق و متصل به اعضا گرداند تا آن‌که غذای بالفعل آن‌ها شود. این [مرحله] بعد از هضم اربعه است.

• اخلال در این فعل سبب استسقاء، یرقان، سوء مزاج و ... می‌گردد.

۳. غذا را شبیه به عضو [و نه جزیی از عضو] به جمیع وجوده از مزاج و لون و شکل و هیأت گرداند.

نیرومندتر است].

تعريف قدرت: صفت مؤثّره در غیر است و لازمه‌ی آن امکان در مقابل فعل است، یعنی طرف وجود و عدم وجود فعل مساوی باشد. به عبارت دیگر امکان [به‌اضافه‌ی] قدرت همان قوه است و امری که متعلق به امکان است یعنی حصول امکان فعل می‌باشد.

پس قوه صفت مؤثّره در غیر (قدرت) و اقتدار بر صدور افعال (عدم انفعال) به قدر امکان (در شرایط یکسان) است.

دلیل وجود قوه در بدن انسان: انسان بر حسب جسمیت با سایر اجسام و ابدان مساوی و مشارک است و مع‌هذا از او آثار مختلفه و حقایق و کمالات و افعال شاقه که از دیگران (سایر اجسام و ابدان) ممکن نیست ظاهر می‌گردد. انسان کامل نیز نسبت به انسان ناقص همین ویژگی را دارد و علت جدایی و فصل ممیز انسان از سایرین همین است (۴، ۱-۳).

تقسیمات قوا:

تقسیم قوا بر اساس بقای شخص:

۱. قوّهی طبیعی.
۲. قوّهی حیوانی.
۳. قوّهی نفسانی.

قوّهی طبیعی: قوّهای است که مباده و منشاء تغذیه و تنمیه و تهییه و ایصال بدل ما می‌تحلل کلّ اعضاء است. قوّهی طبیعی دارای شعور نیست و شامل انسان، حیوان و نبات می‌شود. مباده ظهور افعال آن کبد است و اورده آلت و خادم آن کبد هستند.

قوّهی حیوانی: قوّهای است که منشاء و مباده و باعث کلّ حیات بدن است. قوّهی حیوانی نیز دارای شعور نیست و شامل حیوان و انسان می‌شود [بنابراین گیاهان قوّهی حیوانی ندارند]، مباده آن قلب است و آلت و خادم آن شرایین هستند.

قوّهی نفسانی: قوّهای است که مباده و منشاء و باعث صدور و ظهور حس و حرکت جمیع بدن و ادراک صور و معانی است. این قوه دارای شعور است، مباده آن دماغ است و آلت و خادم آن اعصاب هستند.

تقسیم قوا بر اساس بقای نوع:

- همان سه قوه است به علاوه‌ی:
۴. قوّهی مولده‌ی ماده.

است که از قوه‌ی [منویه‌ی] هردو است، مرکب با هم با غلبه‌ی قوه‌ی مادر، زیرا که منی مادر حکم لبن را دارد و منی پدر حکم انفخه، گویا ["قوه‌ی مطلقه‌ی طبیعیه"] از نفس پدر انفصل یافته و متعلق به نفس مادر گشته [است]. و نوبه‌ی فیضان و قوه‌بر آن از نفس مادر است، مادام که تولید یابد، بلکه تا انتهای رضاع.

قوه‌ی معیّره‌ی هر یک از اعضاء جدا و مخصوص بدان است، مگر قوه‌ی معیّره‌ی کبد که عام و شامل کل اعضاء است، برای آن‌که فعل آن اعداد و تهیّه‌ی غذا است و چون اعضاء محتاج بدان‌اند، لهذا همه را شامل است و [علت] آن‌که قوه‌ی معیّره‌ی هریک از اعضاء [جداگانه‌اند] بهجهت آن است که فضول هضم رابع هر عضو [که اجزای منی را تشکیل می‌دهند] از هر عضو مرد و زن قسطی و اندکی مانده و به اثیین آن‌ها آمده، در آن‌ها تغییر و استحاله یافته و [تبديل] به منی می‌گرددند. پس آن‌چه از غذای قلب (فضله‌ی هضم رابع قلب) جدا شده، قلب جنین می‌گردد و به همین ترتیب سایر اعضای مفرد و مرکب (۱-۴).

قوای طبیعی خادمه:

قوایی هستند که به قوه‌ی غاذیه [و سایر قوای طبیعی] خدمت می‌رسانند. این قوا عبارتند از:

۱. قوه‌ی جاذبه.
۲. قوه‌ی ماسکه.
۳. قوه‌ی هاضمه.
۴. قوه‌ی دافعه.

قوه‌ی جاذبه: قوه‌ای است که برای جذب غذا (بالفعل و بالقوه، صادق یا کاذب و متین یا مظنون) به خدمت گرفته می‌شود. زیراکه غذا خود به خود بدون [دخلالت] قوه‌ای که او را جذب نماید و به سوی عضو بکشد به عضو نمی‌رسد. پس در هر عضوی از اعضاء قوه‌ی جاذبه می‌باشد که غذای [مخصوص] به خود را جذب می‌نماید.

قوه‌ی ماسکه: قوه‌ای است برای امساك و نگهداری غذا و شیء نافع در عضو، تا قوه‌ی هاضمه در آن تصرف نموده و هضم نموده و از فعل خود فارغ گردد. زیراکه غذا

- اختلال در این فعل سبب برص و بھق و سایر امراض جلدیه می‌شود.

در قوه‌ی غاذیه انجام سه فعل فوق بهصورت شایسته مستتر بوده و این قوه مقدم بر قوه‌ی نامیه است.

قوه‌ی نامیه: قوه‌ای است که "غذای شبیه به مغذی" (بدن) را جزو بدن ساخته و بر اقطار ثالثه (طول، عرض و عمق) بر حسب طبیعت نوع آن (عضو) بیافزاید تا نشو و نما کامل گردد. قوه‌ی غاذیه خادم قوه‌ی نامیه است.

درواقع قوه‌ی نامیه اتمام و تکمیل قوه‌ی غاذیه است و این قوه یا بین و ظاهر است، چنان که در سن نمو می‌باشد و یا غیر بین و ظاهر چنان که در سن وقوف و یا ناقص (درحال نقصان) است. این نقصان چنان بین و ظاهر نیست، مانند سن کهولت و یا ظاهر و بین است مانند سن شیخوخیت. به عبارت دیگر (فرمایش شیخ الرئیس) ورود غذا به بدن زیاده از مقدار تحلیل، چنان که در سن نمو و یا مساوی چنان که در سن وقوف و یا کم‌تر، چنان که در سن کهولت.

قوه‌ی [منویه]: قوه‌ای است که ماده‌ی منی مرد و زن را از فضله‌ی هضم رابع در اثیین تولید نماید. این قوه از اثیین جدا نمی‌شود.

[قوه‌ی مولده (معیّره‌ی اولی)]: این قوه جوهر منی را برای هریک از اعضاء تفصیل و جدا نموده و به هریک مزاج خاصی لایق و مناسب خود می‌بخشد (جزو عظمی دارای مزاج عظمی و ...) و اجزاء را مستعد و قابل استحاله به جوهر عضو می‌نماید.

[قوه‌ی مصوّره (معیّره‌ی ثانی)]: قوه‌ای است که اجزای قابل استحاله بهصورت عضوی را به مقتضی نوع خود با تخطیط و تجویف و انضمام و انفصل و غیره، بهصورت عضوی در می‌آورد.

فعل هر دو قوه‌ی مغیّره در رحم است و فعل [معیّره‌ی] ثانی متمم فعل [معیّره‌ی اولی] است. هر دو قوه‌ی ظهور و فعلیت "قوه‌ی مطلقه‌ی طبیعیه" که کامن در آن‌ها است، می‌باشند و این قوه‌ی فایض از نفس است. بعضی بر آنند که [قوه‌ی مطلقه‌ی طبیعیه] از قوه‌ی منویه‌ی مادر (ام) است و بعضی گفته‌اند که از قوه‌ی منویه‌ی پدر (اب) است و اصح آن

عضو شدن] نیست را [اگر قابل دفع] باشد، به نحو اقرب و اسهل دفع می نماید و اگر قابل دفع نباشد آنرا نضج داده (قابل دفع) نموده و دفع می نماید.

خدمات کیفیّات اربعه به قوای [خادمه‌ی] اربعه:

چهار قوّه‌ی خادمه‌ی ذکر شده، چهار کیفیّت اربعه یعنی حرارت، برودت، رطوبت و یبوست خدمت می نمایند و مراد از حرارت، "حرارت غریزی" یا حرارت ناریه‌ی معتدله‌ی غیرمفرط و غیرقاصره" می باشد.

خدمت حرارت: در هر چهار قوّه‌ی [خادمه] آلت و مقوی فعل آنها است. زیراکه افعال همه‌ی آنها به حرکت است و حرارت محرك حرکت است و به همین دلیل است که حرکت ایجادکننده‌ی حرارت است. [اثر و کمک] حرارت در قوّه‌ی هاضمه بیشتر از بقیه (نیاز به حرکت بیشتر) در جذب و دفع حرارت کمتر (به علت وجود دو حرکت مخالف انساطی و انقباضی) و امساك که (تنها حرکت انقباضی)

خدمت برودت: برودت [در اصل] مضاد روح حیوانی که در کمال حرارت است [می باشد] و مخلّر و میرانده و مانع جمیع افعال است. لیکن برای دو قوّه‌ی ماسکه و دافعه، به اعتبار [ایجاد] قبض و جمع، معین بالعرض است. برای قوّه‌ی ماسکه خدمات آن به سبب حبس لیف برھیأت اشتتمال و مهیا گردانیدن [آن] برای حفظ فعل هاضمه است و در مورد قوّه‌ی دافعه به حبس و منع ریح است تا ریح تغليظ شده و قوّه‌ی تفتیح بیشتر شود تا دفع سریع‌تر شود، علاوه بر آن برودت سبب تکثیف و اجتماع لیف عریض فشارنده [درنتیجه] خروج آن‌چه در جوف امعاء و عروق است می گردد.

خدمت رطوبت: رطوبت تنها خادم قوّه‌ی هاضمه است، زیرا تا رطوبت در غذا نباشد هضم به طور شایسته انجام نشده و [غذا] به طور کامل استحاله نمی‌یابد بلکه می‌سوزد. و تا غذا رقیق نباشد در مجاری به خصوص مجاری ضیقه نفوذ نمی‌نماید و قبول اشکال به سرعت و اتصال و التزاق نمی‌ماید. و سه قوّه‌ی دیگر محتاج رطوبت نیستند.

خدمت یبوست: خدمت آن مشترک [قوّه‌ی] جاذبه و ماسکه و دافعه است. [برای قوای] جاذبه و دافعه از جهت تقویت روح حامل این قوا در حرکت جذب و دفع است. و در

به خودی خود در عضو نمی‌ماند و نیز هضم [نایافته] شبیه به مغتدی نیست، بلکه زمانی باید مکنت نماید تا متغیر و مستحبیل و شبیه به عضو گردد. این حرکت در "این" (حرکت مکانی) و "کیف" (حرکت کیفی) است و لازمه‌ی حرکت زمان است.

قوّه‌ی هاضمه: قوّه‌ای است برای متغیر و مستحبیل گردانیدن غذا از صورت غذایی به صورت خلطی و از صورت خلطی [به صورت] شبیه به مغتدی که عضو باشد در قوام و برای مهیا و قابل بوده [جهت] فعل و تأثیر قوّه‌ی [نامیه‌ی] متغیره‌ی اولی که مزاج و لون آن را شبیه به عضو و قوّه‌ی [نامیه‌ی] متغیره‌ی ثانی که آنرا جزو عضو می‌گرداند.

مراتب هضم:

۱. هضم اول (کیلوسی).
۲. هضم دوم (کیموسی).
۳. هضم سوم (عروقی).
۴. هضم رابع [عضوی].

• شرح انواع هضم در مبحث اخلاق از صورت مبسوط انجام گرفته است و در اینجا از ذکر آن صرف نظر می‌شود.

فرق میان قوّه‌ی هاضمه و [نامیه] (عضوی) آن است که هاضمه غذا را مهیا برای جزو عضو شدن می‌گرداند و این را قوّه‌ی [طبیعیه‌ی] متغیره‌ی اولی نامند و [نامیه] که آن (غذای مهیا شده) را جزو عضو می‌گرداند و این [قوه] را قوّه‌ی [طبیعیه‌ی] متغیره‌ی اولی می‌نامند و فعل آن متمم فعل [قوه‌ی اول] است.

به عبارت دیگر چون قوّه‌ی جاذبیه‌ی عضویه جذب قدری غذای لایق خود از خون نمود و قوّه‌ی ماسکه‌ی عضویه آنرا نگهداشت، قوّه‌ی [هاضمه] عضویه در آن تصرف نموده و آن را به تدریج از صورت دمویه به صورت قابل عضویه مستحبیل می‌گرداند و به توسط قوّه‌ی [طبیعیه‌ی] متغیره‌ی [ثانی] (قوه‌ی نامیه) به صورت عضویه تبدیل می‌گردد.

افعال گفته شده در مورد غذای محمود است. اما در غذای غیرمحمود [قوای طبیعی] در آن حتی المقدور تصرف نموده و آن‌چه صلاحیت و قابلیت غذاییت اعضاء است تحصیل نموده و استحاله می‌دهد تا آن که جزو عضو گردد و آن‌چه قابل [جزو

خروج الشعاع قایل اند و بعضی به انطباع.

قوهی سمع: موضع آن عصب مفروش بسطح صماخ است و عصبی که از مقدم دماغ (موقع حس مشترک) رسته به آن جا رسیده اتصال یافته و اثر ضرب پرده‌ی حساس زیرین را به حس مشترک می‌رساند. وظیفه‌ی قوهی سمع ادرار اصوات واصل از طریق هوا است.

قوهی شم: موضع آن دو [زایده‌ی عصبی] شبیه به دو سر پستان است که در متنهای انف برسر دو عصب که از مقدم دماغ روییده‌اند. عمل قوهی شم ادرار روایح به هوای مستنشق است.

در کیفیت ادرار شم اختلاف وجود دارد. بعضی بر آن دارد که اجزای لطیفه‌ی بخاریه که از شیء دارای رایحه جدا شده، با هوا مخلوط گشته و به موضع قوهی شم می‌رسد و بعضی دیگر می‌گویند هوا مکیف به کیفیت آن رایحه گشته (بدون اختلاط) و به آن می‌رسد.

قوهی ذوق: موضع آن عصبی است که در جرم زبان مفروش است و اتصال به مقدم دماغ دارد. وظیفه‌ی آن ادرار طعم است به‌واسطه‌ی رطوبت لعابی [ایجاد شده توسط] غده‌ی "مولدللعلاب" است.

ادرار قوهی ذوق را به اختلاط اجزای دارای طعم با رطوبت ذکر شده و یا مکیف به کیفیت آن [به‌واسطه‌ی مجاورت] با اجزای صاحب طعم می‌دانند که قول اول اقوی است.

قوهی لمس: موضع آن تمام جلد ظاهر بدن و اغشیه است، لیکن حس بعضی زیاده از دیگری است. وظیفه‌ی آن ادرار کیفیات ملموسه از [قبيل] حرارت و برودت و رطوبت و بیوست و خشونت و لین و صلب و ... و بعضی خفت و ثقل را نیز شامل نموده‌اند.

۲. قوای مدرکه داخل دماغ (مدرکه‌ی باطنی) شامل:

الف: حس مشترک.

ب: خیال.

ج: وهم.

د: متغیله.

ه: حافظه.

• قوای نفسانی باطنی یا مدرک صور محسوسه‌ی حواس

قوهی ماسکه برای آنکه معین و حافظ قوهی امساك و هيأت اجتماعی و اشتتمالی اعضا است (۳).

قوهی نفسانی:

تعريف: قوهای است که روح نفسانی متعلق به آن بوده و مبدأ حس و حرکت است و امداد از قوهی حیوانی می‌یابد. قوهی نفسانیه منبعث از دماغ به‌واسطه‌ی اعصاب است و علت آن نفس ناطقه و علت نفس ناطقه وجود جل شانه می‌باشد.

تقسيم‌بندی قوهی نفسانی:

۱. قوهی مدرکه.

۲. قوهی محركه.

قوهی مدرکه مقدم بر قوهی محركه است زیرا تا ادرار نباشد حرکت نخواهد بود.

تقسيم‌بندی قوهی (قوای) مدرکه:

۱. قوای مدرکه‌ی ظاهر خارج از دماغ که شامل:

الف: قوهی بصر.

ب: قوهی سمع.

ج: قوهی شم.

د: قوهی ذوق.

ه: قوهی لمس.

- این قوه‌ها به منزله‌ی شناساگرهایی هستند که مدرکات خود را به حواس باطنی می‌رسانند و در حقیقت مدرک این حس‌ها قوهی حس مشترک که از حواس باطنی است می‌باشد (۱،۳،۵).

- قوای مدرکه‌ی ظاهری مختص به ادرار حس خاص مختص به‌خود می‌باشند و ادرار مدرک دیگری را نمی‌نمایند.

- [فعل] این قوا مشروط به حضور ماده‌ی مدرکه است که بدون حضور آن‌ها ادرار نمی‌توانند نمود.

قوهی بصر: موقع قوهی بصر در رطوبت جلیدیه و موقع آن تقاطع صلیبی میان دو عصب مجووفی که از مقدم دماغ که موقع حس مشترک است روییده‌اند می‌باشد. وظیفه‌ی قوهی باصره ادرار الوان و اضواء اشکال است.

در کیفیت ادرار [قوهی بصر] اقوال بسیار است بعضی به

عداوت بین گرگ و میش]. موضع آن آخر بطن دوم از دماغ است برای آن که قریب باشد به [قوه‌ی] "خیال" و اخذ معانی از صور [برایش] سهل باشد.

قوه‌ی حافظه: قوه‌ای است که معانی ادراک شده توسط "وهم" [و قوه‌ی "متصرّفه" را] حفظ می‌نماید تا هر وقت [قوه‌ی "وهم"] آن را باز خواهد حاضر باشد. موضع آن بطن سوم از دماغ است تا قریب به قوه‌ی "وهم" باشد (۲، ۴).

تقسیم‌بندی قوه‌ی (قوای) محرکه:

۱. قوای باعثه بر حرکت که خود بر دو قسم است.

قوه‌ی باعثه‌ی قریبه: که باعث قوه‌ی محرکه بر تحریک است.

قوه‌ی باعثه‌ی بعیده: که دراثر فعل قوه‌ی خیال و وهم ایجاد می‌شود و شامل:

الف: **قوه‌ی شوقيه:** که فعل آن "اراده" است و خادم قوه‌ی شهوی است.

ب: **قوه‌ی نزوعیه:** که فعل آن "کراحت" است و خادم قوه‌ی غضبی است (قوه‌ی نزوعیه را می‌توان جزو قوه‌ی شوقيه به حساب آورد چراکه کراحت را می‌توان شوق به دفع و استخلاص از منافر به حساب آورد).

- اراده و کراحت را [به نوعی می‌توان جزو] قوه‌ی عازمه می‌توان شناخت.

۲. قوای فاعل بر حرکت که شامل: **الف: قوه‌ی متشرجه‌ی عضل و ب: قوه‌ی مرخیه‌ی عضل**

- حرکت ارادی به چهار قوه تمام می‌گردد، اول متخلیله (یا متوجهه) و دوم قوه‌ی شوقيه و سوم قوه‌ی عازمه و چهارم قوه‌ی فاعله می‌باشد.

قوه‌ی حیوانیه:

قوه‌ای است که روح حیوانی [متعلق به آن و مرکب آن بوده] و آلت حرارت غریزی و مدبر روح نفسانی و ممد آن در ادراک و تحریک می‌باشد. مبدأ روح حیوانی قلب است و به‌واسطه شرایین به سایر اعضاء می‌رسد. فایده‌ی آن حیات‌بخشی کل اعضاء و مهیا داشتن برای قبول قوه و روح نفسانی و طبیعی، انبساط و انقباض قلب و شرایین برای ترویج روح به نسیم بارد است.

قوه‌ی حیوانی [به وجهی] شبیه است به قوه‌ی طبیعی و

ظاهره هستند مانند "حس مشترک" و یا مخزن آن مانند "خیال" و یا متصرف درامور جزئیه‌ی آن و جدا کردن حق از باطل می‌باشند مانند [قوه‌ی] "متخلیله" و یا مدرک "معانی جزئیه مأحوذه" از [صور محسوسه] هستند و یا مخزن [آن معانی] که "حافظه" می‌باشد. پس از این پنج قوه سه مدرک و دو آلت و خزانه‌ی دیگری هستند.

قوه‌ی حس مشترک: موضع آن اول بطن مقدم از دماغ است و آن را حس مشترک از این سبب نامند که حس و ادراک آن مشترک بین هر پنج حس ظاهر و حواس [دیگر] باطنی است و هر دو گروه (بواس ظاهري و باطنی) را ادراک می‌نماید.

قوه‌ی خیال: خزانه و آلت صور مدرکه‌ی "حس مشترک" است. موضع آن آخر بطن مقدم از دماغ است تا نزدیک به "حس مشترک" باشد. فایده‌ی آن نگهداری صور مدرکه‌ی "حس مشترک" است تا در زمان غایب بودن صور مدرکه و نیاز به رجوع به آن حاضر باشند. و اگر به سبب اشتباه یا اشتراک و امور دیگر [صور محسوسه] در مرتبه‌ی اول خوب ادراک نشده باشند به تکرار و تکثیر حاضر نموده تا "[حس مشترک]" آن را به طور کامل] ادراک نماید.

- علت آن که "حس مشترک" به تنها یک برای حفظ صور کافی نیست آن است که از یک حس چنان که گفته شد دو کار نمی‌آید، پس یا باید مدرک (فاعل) باشد یا حافظه (قابل)، علاوه بر آن لازمه‌ی ادراک حرارت و رطوبت است و لازمه‌ی حافظه برودت و یوسوت که بایکدیگر ضد اند و در یکجا نمی‌توانند باشند.

قوه‌ی متخلیله: که آن را "متصرّفه" و به اعتبار خادم بودن برای نفس ناطقه در معانی کلی "متفکره" نیز نامند. قوه‌ای است در دماغ که تصرف می‌نماید در صور مخزونه‌ی محفوظه در "خیال" و نیز در معانی جزئیه‌ی مدرکه در قوه‌ی "وهم" به ترکیب و تفصیل صور و معانی. فایده‌ی آن تصرف در امور مخزونه در خیال است. و [این] تصرفات گاه مطابق و موافق با خارج و نفس‌الامر است و گاه غیرمطابق و مخالف [می‌باشد].

قوه‌ی وهم: قوایی است که مدرک معانی جزئیه‌ی قائمه به صور مخزون در [قوه‌ی] خیال است. [و برای هر صورتی معنی خاصی را در نظر می‌گیرد. مانند محبت بین پدر و پسر و

" محل و مبداء حس و حرکت " گردد، آن را روح نفسانی نامند.
تشکیل روح طبیعی: چون قسطی از روح حیوانی به کبد آید و در آن استحاله به کیفیت آن یابد و " محل و مبداء تغذیه و تنمية " گردد، روح طبیعی نامیده می شود (۲، ۴-۱).

افعال:

بدان که غایت و غرض و فایده‌ی ترکیب بدن و تسویه‌ی اعضاء و اعطای مزاج و حرارت غریزی و ارواح و قوا و ... و نفح روح قدسی و تعلق نفس ناطقه‌ی مجرد بدان صدور افعال است. افعال شامل افعال باطنی (روحانی) و ظاهری (جسمانی) است و افعال باطنی اصل و افعال جسمانی فرع محسوب می‌شوند، هرچند مأخذ افعال باطنی در اکثر امور [افعال جسمانی] است، [پس می‌توان گفت که افعال باطنی و جسمانی هردو با هم تام و همراه هستند].

افعال به دو قسم تقسیم می‌شوند:

۱. افعالی که فعلشان با یک قوه کامل می‌گردد (مانند جذب و دفع و امساك و هضم).
۲. افعالی که فعلشان با دو قوه یا بیشتر کامل می‌گردد (از دراد که شامل قوه‌ی جاذبه‌ی معدى و قوه‌ی دافعه‌ی فروبودن [غذا] از دهان است).

- گاهی یک فعل محتاج به ترکیب قوای مختلف الحقایق که از لحاظ جنسیت با یکدیگر مغایرت دارند می‌باشد، مانند ترکیب و جمع قوای طبیعی با نفسانی در "شهوت طعام" و "از دراد" و گاهی می‌تواند از قوای متفقه در جنس باشد، مانند جمع قوای اربعه‌ی جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه باهم در اعضاء (۱).

نتیجه‌گیری:

بررسی روابط میان اعضاء، قوا، ارواح و افعال صادره از آن‌ها در طب سنتی به طرز شکفت آوری دارای منطقی نمودارگرا و قوی است که در همه‌ی قسمت‌ها به‌دقت از آن تبعیت شده است و از این جهت تا حدود زیادی از تعالیم جالینوسی متفاوت است. در نظام طب سنتی قوت‌ها و روح‌ها را می‌توان دارای جنبه‌ی مادی دانست. چراکه از اعصابی

بدون شعور است و به‌وجهی که تحریک قوه‌ی فرّحی و خوفی و شهوی و غضبی متعلق بدان است دارای شعور است. با وجودی که مبادی کل مدرکات و افاعیل، قوه‌ی نفسانی است، لیکن تقویت و امداد همه‌ی [قوا] از قوه‌ی حیوانی است زیراکه [قوه‌ی حیوانی] همراه با حیات و حرارت غریزی است و هیچ فعلی بی‌اعانت حرارت صادر نمی‌گردد [و اگر فعلی نباشد قوه‌ای هم وجود ندارد]. (۲، ۵).

ارواح:

تعريف: بدان که ارواح جمع روح است. روح به اصطلاح اطباء عبارت از بخار دم طبیعی متین صافی حاصل از لطائف اغذیه و اخلاط است.

دلایل تشکیل روح از بخار دم طبیعی حاصل از اغذیه‌ی لطیفه [بهتر است گفته شود لطایف اغذیه]:

۱. نزد جوع مفرط و نحروردن غذا چند روز پی‌هم، ضعیف می‌گردد.

۲. به تناول غذا و رسیدن بدل ما یتحلل تقویت می‌یابد.

۳. به تناول اغذیه‌ی کثیفه‌ی غلیظه‌ی مولده، خون غلیظ کثیف در آن تکلر حاصل می‌شود.

۴. هوای بارد لطیف مستنشق، مروح و اندک کاسر سورت حرارت روح است، زیرا که روح بسیار حار است و اگر هوای بارد به آن نرسد در جوف قلب محتقن گشته از کمال لطافت به‌زودی محترق می‌گردد و هلاک می‌سازد و از این جهت هواهای کدر کثیف غلیظ حار [روح را] متعفن و متآذی می‌گرداند و بسا از کمال ردایت هوا متغیر گشته و فرد را هلاک سازد.

تشکیل روح حیوانی: روح (اجزای لطیف اغذیه و اخلاط) از کبد به‌واسطه‌ی ورید شریانی به بطن ایسر قلب رود و حرارت قلبی در آن تصرف نماید و از آن بخار لطیفی حاصل گردد که آن را "روح حیوانی" و "محل قوه‌ی حیاتی" نامند. تعلق نفس و روح شرعی و حکمی بدین روح است و روح حیوانی ممد و معاون و مقوی و حامل آن است.

تشکیل روح نفسانی: چون قسطی از روح حیوانی به دماغ آید و در آن استحاله یابد و شبیه به مزاج جوهر دماغ گردد و

به اندازه‌ای دارای ساختار منطقی و فلسفی محکم و آن‌چنان دارای قدرت سازگاری و تنوع است که امروزه نیز در نزد آنان قابل توجیه و تبیین است. با این وجود هرگز نباید از نظر دور داشت که طب سنتی ایرانی یک طب پویا است و بایستی با همت اندیشمندان ایرانی این گوهر هرچه بیشتر صیقل داده شود تا بتواند قوای نهفته در خود را به فعلیت برساند.

رئیسه سرچشمه می‌گیرند و انتقال آن‌ها نیز از طریق وریدها، شریان‌ها و اعصاب است. نقش وریدها در این نظام سنگین‌تر است، چراکه علاوه بر انتقال اخلاط ناقل روح طبیعی و روح حیوانی (به میزان ناچیز) هستند. گرچه اصطلاحات این طب از نظر غربیان کمی مشکوک و دوپهلو قلمداد شده که گاه به علت عدم شناخت کافی از زبان پارسی و عربی و اصول اولیه‌ی طب سنتی ایرانی است، اما مفاهیم عرضه شده

منابع

1. جرجانی، سید اسماعیل: ذخیره‌ی خوارزمشاھی. تصحیح و تحشیه: محرری، محمدرضا. فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی ایران، تهران، صص: ۲۰۹-۲۴۰. ۱۳۸۰
2. عقیلی خراسانی، سید محمد حسین: خلاصه الحکمة. تحقیق، تصحیح و ویرایش: ناظم، اسماعیل. ج. ۱. موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، انتشارات اسماعیلیان، قم. ۱۳۸۵
3. ابن سینا، حسین بن عبدالله: قانون در طب. نسخه‌ی چاپ سنگی. موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل، تهران، ۱۳۸۳
4. ارزانی، حکیم محمد اکبرشاه: مفرح القلوب. موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران، تهران، ۱۳۸۳
5. ابن نفیس قرشی، علاء الدین علی بن ابی الحزم: الموجز فی الطب. انتشارات وزارة الاوقاف، القاهرة، ۱۹۸۶ م.